

## دانشگاه سیار در لهستان، ۱۹۸۰-۱۹۷۸

### هانا بوچینسکا-گارویچ

درآمد: روشنفکران لهستانی سابقه‌ای طولانی در تأسیس دانشگاه‌های زیرزمینی دارند. نویسنده بر اساس تجربه‌ی خود در مقام استاد یکی از دانشگاه‌های مخفی در لهستان به توصیف ساختار و اهداف دانشگاهی زیرزمینی در حکومتی تمامیت‌خواه می‌پردازد.<sup>۱</sup>

هانا بوچینسکا-گارویچ با استفاده از تجربه‌ی خود به عنوان استاد یکی از دانشگاه‌های مخفی یا «سیار» در لهستان، به توصیف سازمان و اهداف دانشگاهی زیرزمینی در حکومتی تمامیت‌خواه می‌پردازد. اساتید و پژوهشگران لهستانی در واکنش نشان دادن به سرکوب و محدودسازی آزادی علمی از طریق تأسیس دانشگاه‌های سیار، سابقه‌ای طولانی دارند. به رغم سانسور و محدودسازی تفسیر در رشته‌هایی مانند تاریخ، فلسفه، و ادبیات در دانشگاه‌های دولتی، آموزش مخفیانه منبع دیگری برای دستیابی به اطلاعات و آگاهی فراهم آورده است. بسیار مناسب است که این مقاله را با ترجمه‌ی بیانیه‌ی اولیه‌ی این دانشگاه سیار آغاز کنیم:

ما، امضاءکنندگان این بیانیه، موجودیت «مرکز مطالعات علمی» را اعلام می‌کنیم. امیدواریم که با این نوآوری به اشتیاق دانشجویان و روشنفکران جوان لهستان به تعمیق و تکمیل دانش خود پاسخ دهیم. این اشتیاق، به طور خاص، در حوزه‌ی علوم اجتماعی و علوم انسانی چشمگیر بوده و ناشی از نیاز به فهم دوره‌ی تاریخی و جامعه‌ی پیرامون و میل به خودشناسی است. این برانگیخته‌شدن افکار و انگیزه‌های آن، هر دو برای جامعه پدیده‌هایی بسیار باارزش‌اند، زیرا اگر مردم به دنبال حقیقت جهان و خود نباشند، نگرش خلاق و مستقل مدنی شکل نمی‌گیرد. شکل‌گیری این نگرش‌ها نه تنها به کسب توانایی‌های حرفه‌ای بلکه به فهم حیات کل جامعه نیاز دارد. آنچه ضرورت دارد، شناخت درست ریشه‌های تاریخی موقعیت کنونی است. امروزه نظام‌های آموزشی در هیچ نقطه‌ای در جهان این نیازها را برآورده نمی‌سازد. نظام آموزشی، با اولویت دادن فزاینده به تخصصی‌شدن آموزش و پژوهش، در خدمت اهداف عمل‌گرایانه قرار گرفته است. این امر به تجزیه‌ی فرهنگ به لایه‌های ابزاری و شناختی می‌انجامد، انفصالی که برای هر دو فعالیت زیان‌بار است. پیامد دیگر، تبدیل روشنفکر به مجری مسئولیت‌ها است؛ او در صورت‌بندی این مسئولیت‌ها نقشی نداشته و حتی نمی‌تواند [در انجام آنها] مشارکتی آگاهانه داشته باشد زیرا به سبب تخصص حرفه‌ای محدود و جزئی خود از درک لوازم آن مسئولیت‌ها ناتوان است. ساختار سیاسی کشور ما این خطر بالقوه را تشدید کرده است. تمام این مسائل، به جامعه، فرهنگ، و فراگیری دانش آسیب رسانده است. جوانان بیش

<sup>۱</sup> این مقاله برگردان اثر زیر است:

Hanna Buczynska-Garewicz (1985) 'The Flying University in Poland, 1978-1980', *Harvard Educational Review*, vol. 55, no. 1, pp. 20-33.

هانا بوچینسکا-گارویچ استاد بازنشسته‌ی فلسفه در کالج آف هولی کراس در وُستر، واقع در ایالت ماساچوست، است.

از دیگران آسیب دیده‌اند: آن‌ها می‌کوشند با خودآموزی، به نیازهای خود پاسخ گویند. قرن‌ها است که از کاستی‌های آموزش رسمی و محدودیت‌های سیاسی و ایدئولوژیک فراگیری دانش، آگاه بوده و آن‌ها را نقد کرده‌اند. جوامع کوشیده‌اند برای جبران این وضعیت، نهادها و اشکال آموزشی و خودآموزی‌ای خارج از نظام رسمی آموزش بیافرینند. از این نظر، در تاریخ آموزش و پرورش لهستان سنت بی‌نظیری از تأسیس انجمن‌های آموزشی گوناگون وجود دارد: دانشگاه سیار، راهنمای مطالعه‌ی مستقل، یا، در دوران بین دو جنگ جهانی، دانشگاه آزاد لهستان. با آگاهی از این سنت و نیز با توجه به نیازهای کنونی، این مرکز اعلام موجودیت می‌کند. هدف ما یاری رساندن به تمام کسانی است که مایلند از طریق خودآموزی، بر دانش خود بیفزایند. ما می‌خواهیم مشاوره، دانش، و مساعدت آموزشی و پژوهشی خود را در اختیار کسانی قرار دهیم که مایلند با ما کار کنند. کیفیت و وسعت، روش‌ها و جهت‌گیری، و آزادی بحث و پژوهش در این برنامه بر عهده‌ی هیئت برنامه‌ریزی آموزشی انتخابی ما است. بخش اصلی این برنامه در هر سال تحصیلی عبارت است از فعالیت گروه‌های خودآموزی که به مطالعه‌ی مسائلی در تاریخ، جامعه‌شناسی، اقتصاد، ادبیات، فلسفه، و تعلیم و تربیت می‌پردازند. شرکت در کلاس‌ها برای عموم آزاد و رایگان است. در این برنامه دانشجویان، فارغ‌التحصیلانی از تمام رشته‌ها، و استادانی مشارکت دارند که رایگان کار می‌کنند. به رغم آن که شرکت در برنامه‌های خودآموزی برای دانشجویان امتیاز رسمی ندارد و مدرکی به آن‌ها نمی‌دهد، جوانان علاقه‌ی چشمگیری از خود بروز می‌دهند، که این امر حاکی از نیاز اجتماعی به چنین فعالیت‌هایی است. این نوآوری، برخاسته از باور ما به نیاز فوری به چنین اقداماتی است. گسترش آتی این برنامه منوط به استقبال دانشجویان و نیز حمایت کل جامعه است.

ورشو، ۲۲ ژانویه ۱۹۷۸

در واکنش به وضعیت سیاسی و اجتماعی لهستان در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، دانشگاهی زیرزمینی در این کشور به وجود آمد. «دانشگاه سیار» شبه‌نهادی پنهانی بود که در دولتی تمامیت‌خواه، امکان تحصیل مستقل را فراهم می‌آورد. هرچند این دانشگاه کوچک و زودگذر بود - تنها دو سال برقرار بود و شصت استاد و نویسنده با آن همکاری می‌کردند و حداکثر ۵۰۰ دانشجو داشت - اهمیت آن از مرزهای این گروه کوچک فراتر می‌رود. تجربه‌ی دانشگاه سیار می‌تواند به حل بسیاری از مشکلات جوامع دانشگاهی معاصر یاری رساند.

هدف اصلی این دانشگاه پنهانی، فراهم آوردن آموزش دانشگاهی رایگانی عاری از نظام‌های دیوان‌سالار و متحجر قدرت و هرگونه دخالت سیاسی و عمل‌گرایانه بود. به طور کلی، دانشگاه سیار تلاشی بود برای احیای آزادی علمی و همین عامل به آن اهمیتی جهان‌شمول می‌داد. امروزه دانشگاه‌های لهستان در مقایسه با بسیاری از کشورهای غربی آزادی کمتری دارند، و فشارهای دیوان‌سالارانه و سیاسی تأثیر بسیار زیادی بر تحقیق و آموزش می‌گذارد. با این حال، مشکلات مربوط به استقلال دانشگاه‌ها در همه‌جا وجود داشته و اهمیتی جهان‌شمول دارد. در نتیجه، تجربه‌ی لهستان اهمیتی جهان‌شمول می‌یابد.

دانشگاه پنهانی لهستان را نمی‌توان الگویی با جزئیات دقیق برای اقدامات آموزشی در سایر کشورها دانست. هر اقدامی به بافت تاریخی محیط خود وابسته است و باید به طور خاص برای همان شرایط طراحی شود؛ آنچه برای یک کشور مناسب است، ممکن است در کشوری دیگر نامعقول و بیهوده باشد. با وجود این، تجربه‌ی لهستان می‌تواند حقیقتی کلی را آشکار سازد: پژوهشگران می‌توانند، و باید، با ایجاد گروه‌هایی جدید و مستقل که از مرزهای ساختارهای سیاسی و اجتماعی رسمی فراتر رود، از آزادی علمی حمایت کنند. اینگونه ارتباط و همکاریِ فارغ از دخالت‌های دیوان‌سالارانه، می‌تواند در بلندمدت از ایده‌ی آزادی علمی پاسداری کند. اغلب اوقات، نافرمانی صرف در برابر دیوان‌سالاری موجود، توانایی احیای ارزش‌های قدیمی را دارد.

از پایان جنگ جهانی دوم، آموزش عالی در لهستان زیر نظر دانشگاه‌های دولتی بوده و اداره‌ی آن‌ها را هیئت آموزشی ویژه‌ای برعهده داشت که مسئولین آن توسط دولت منصوب شده و حزب کمونیست لهستان آن‌ها را تأیید می‌کرد. در حال حاضر، بیش از سی دانشگاه در لهستان وجود دارد که تنها یکی از آن‌ها خصوصی است. پیش از جنگ، سیزده دانشگاه دولتی و پنج دانشگاه خصوصی وجود داشت. این نسبت در آموزش عالی اروپا، جایی که اکثر دانشگاه‌ها دولتی‌اند، امری معمول است. ایده‌ی دانشگاهی دولتی بهره‌مند از استقلال و آزادی علمی کامل از مبانی آموزش و پرورش غربی است. شکل معاصر این ایده در آلمان قرن نوزدهم به وجود آمد و هنوز به خوبی در مورد آموزش و پژوهش در اروپا صادق است. با این حال، باید به خاطر داشت که ایده‌ی دانشگاه دولتی مستقل محصول اندیشه‌های دولت لیبرالی است، و چنین نهادی تنها در دولتی دموکراتیک و لیبرال می‌تواند وجود داشته باشد. در دولتی تمامیت‌خواه یا دیکتاتور جایی برای چنین نهادهایی نیست. تجربه‌ی آلمان نازی و کشورهای اروپای شرقی - به طور خاص، لهستان، چکسلواکی، مجارستان، و آلمان شرقی - این مسئله را ثابت می‌کند. خصلت ویژه این نوع دانشگاه اروپایی آن است که دولت ساختار دیوان‌سالاری و سرمایه‌ی مالی آن را فراهم می‌آورد اما دخالتی در تحقیق و تدریس ندارد. آزادی کامل در آموزش - یعنی، آزادی دانشکده در انتخاب این که چه چیزی تدریس شود، چگونه تدریس شود، و چه کسی تدریس کند - اساس دانشگاه لیبرال است. افزون بر این، دانشگاه آزاد به روی همه‌ی دانشجویان، فارغ از دیدگاه‌های سیاسی آنها، باز است. به عبارت دیگر، ایده‌ی دانشگاه مستقل مبتنی بر این فرض است که خود دولت، حداقل تا حدی، لیبرال است و از محدود کردن آزادی علمی سود نمی‌برد. دولت لیبرال، نگاهبان آزادی علمی به شمار می‌رود که مروج و ضامن فعالیت علمی آزاد در دانشگاه است. ایده‌ی دانشگاه دولتی مستقل در دولت تمامیت‌خواه جایی ندارد. در این مقاله به رویدادهای گوناگونی در لهستان می‌پردازیم که همگی نتیجه‌ی تحریف ایده‌ی سنتی دانشگاه مستقل و نقض آزادی علمی‌اند. بررسی وضعیت دانشگاه‌های لهستان بین سال‌های ۱۸۸۳ تا ۱۹۱۹، ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵، و از ۱۹۴۵ تاکنون می‌تواند به فهم معنای تحریف تمامیت‌خواهانه‌ی ایده‌ی دانشگاه کمک کند.

از زمان جنگ جهانی دوم، جایگاه رسمی دانشگاه‌ها در لهستان به طور اساسی تغییر نکرده اما به علت خصلت جدید ایدئولوژیک و تمامیت‌خواه دولت، کارکرد آن به شدت مختل و آزادی‌های آن با خطر جدی مواجه شده است. دولت نسبت به دانشگاه دو موضع‌گیری ایدئولوژیک دارد. اول این که استدلال می‌کند که چون تأمین منابع مالی دانشگاه بر عهده‌ی اوست، پس حق دارد درباره‌ی تمام مسائل دانشگاهی تصمیم بگیرد - در واقع، دانشگاه را به

ابزاری برای سیاست‌های حکومتی تبدیل کند. دولت وابستگی مالی دانشگاه را به انقیاد تبدیل کرده، که در نتیجه‌ی آن بخش عمده‌ای از استقلال علمی دانشگاه از میان رفته است. دوم این که چون لهستان در حال حاضر کشوری مارکسیست است که آشکارا ایدئولوژی مارکسیستی شوروی را تبلیغ و ترویج می‌کند، نهادهای آموزشی - بنا به تعریفی که دارند - به ابزاری در خدمت ایدئولوژی و سیاست دولت تبدیل شده‌اند؛ یعنی، آموزش با القاء ایدئولوژی همسان پنداشته می‌شود.

وضعیت کنونی دانشگاه‌ها در لهستان، ترکیبی است از وابستگی مالی و انقیاد سیاسی و ایدئولوژیک. دولت در فعالیت‌های روزمره‌ی علمی دخالت کرده و برای اغلب مسائل علمی تصمیم‌گیری می‌کند. مهمترین جنبه‌ی این دخالت‌ها، کنترلی است که دولت بر کارکنان دانشگاه دارد. تمام اساتید و مدرسان کارمندان دولت‌اند، و این امر به دولت اجازه می‌دهد تا بر عقاید و فعالیت‌های سیاسی علنی آن‌ها نظارت کند؛ هر انتصاب جدیدی با تصمیم دولت صورت می‌گیرد، و تمام مقامات دانشگاهی، مانند رئیس دانشگاه، رئیس دانشکده، و رئیس هیئت امنا، توسط دولت منصوب می‌شوند. این نظارت در سال «همبستگی» (۱۹۸۱)، تا حدودی اصلاح شد و با ابلاغ آیین‌نامه‌ای به دانشگاهیان لهستانی از آن پس انتخاب مدیران دانشگاه تنها از میان گروهی از نامزدها صورت می‌گرفت که توسط اعضای دانشکده انتخاب شده بودند. با این حال، در سال ۱۹۸۲، به دنبال اعلام حکومت نظامی در دسامبر ۱۹۸۱، حکومت این امتیاز را محدود کرد و از انتصاب بسیاری از رؤسای دانشگاه‌ها که تازه انتخاب شده بودند، سر باز زد؛ در مقابل، حکومت نامزدهای خود را معرفی کرد.

آزادی دانشکده‌ها برای انتخاب اعضای خود جزء جدایی‌ناپذیر آزادی دانشگاهی است. در کشورهای لیبرال، این آزادی گاهی محدود می‌شود، اما در لهستان اصلاً آن را به رسمیت نمی‌شناسند. در حکومت‌های ایدئولوژیک، صلاحیت علمی اهمیت ثانویه دارد. حتی ثبت‌نام دانشجویان را نیز از نظر سیاسی کنترل می‌کنند، و جوانانی که سوابق سیاسی مشکوکی داشته باشند، نمی‌توانند وارد دانشگاه شوند. سایر محدودیت‌های آزادی دانشگاهی عبارتند از نظارت دولت بر برنامه‌های آموزشی و درسی و سانسور و محدودکردن پژوهش‌ها و نوشته‌های تحقیقی. البته، تأثیر این نظارت سیاسی و ایدئولوژیک بر تمام رشته‌ها یکسان نیست. تنها محدودیت بعضی از رشته‌ها، از جمله اغلب رشته‌های علوم، کنترل دولتی انتصاب اعضای دانشکده است. وضعیت علوم انسانی و اجتماعی وخیم‌تر است. بر اساس آموزه‌های رسمی، علوم انسانی «رشته‌های ایدئولوژیک»‌اند و هدف از تدریس آن‌ها نه آموزش بلکه القاء ایدئولوژی است.

به رغم تمام این مشکلات، دانشگاه‌های لهستان کم‌وبیش نهادهایی علمی باقی مانده‌اند و تلاش می‌کنند تا پژوهش‌های مستقل علمی انجام دهند و آموزشی شایسته فراهم کنند. علاوه بر این، بسیاری از محققان و دانشمندان لهستان در فضای علمی بین‌المللی مشارکت دارند. این وضعیت در اصل مدیون سنت طولانی و قدرتمند پژوهش مستقل در لهستان و ثمره‌ی دیرپایی ارزش‌های آزادی و استقلال در وجدان روشنفکران لهستان است. واکنش شدید اساتید به از دست رفتن استقلال دانشگاه‌های دولتی، ریشه در همین سنت دارد. این سنت به تأسیس دانشگاه مخفی در سال ۱۹۷۸ در ورشو و کراکف یاری رساند. عنوان رسمی این دانشگاه «مرکز مطالعات علمی» بود که به دانشگاه سیار نیز شهرت داشت. هر دوی این نام‌ها پیشتر استفاده شده و دلالت‌های تاریخی مهمی دارند؛ آن‌ها با تاریخ

سیاسی لهستان عجین اند. آموزش پنهانی در لهستان در قرن نوزدهم آغاز شد و بخشی از تاریخ ملی این کشور است. این امر برای فهم فعالیت دانشگاه سیار در سال ۱۹۷۸ بسیار اهمیت دارد. بدون سنتی دیرینه، این مرکز نمی‌توانست به سرعت چنین حمایت اجتماعی عمیق و گسترده‌ای را جلب کند و قادر نبود تأثیر اخلاقی عمیقی بر کل فضای علمی لهستان داشته باشد.

پس از آن که به علت تقسیم لهستان در قرن هجدهم، این کشور استقلال خود را از دست داد، حفظ ملیت و حفاظت از هویت فرهنگی به دغدغه‌ای اساسی تبدیل شد. قسمت‌های مختلف لهستان، وضعیت آموزشی متفاوتی داشتند؛ در گالسیا، که بخشی از امپراتوری مجارستان-اتریش بود، اوضاع بهتر بود اما در قسمت غربی لهستان، که به پروس تعلق داشت، و در قسمت شرقی، که بخشی از روسیه شده بود، وضعیت مناسب نبود. در این دو قسمت، تدریس به زبان لهستانی ممنوع بود. مردم لهستان به حفاظت از زبان لهستانی، به عنوان ابزاری آموزشی، و تدریس زبان و ادبیات در مدارس ابتدایی و دبیرستان‌ها نیازی مبرم داشتند. اقدامات جدیدی برای آموزش خانگی و خودآموزی پدید آمد و گروه‌ها و انجمن‌های بسیاری شروع به سازمان‌دهی و تبلیغ تحصیلات پنهانی کردند تا از هویت فرهنگی لهستانی پاسداری کنند.

در سطح دانشگاه، ایجاد و توسعه‌ی تحصیلات پنهانی دلایل مشابهی داشت. برای فهم این میل به داشتن دانشگاه باید به یاد آورد که پیش از تجزیه‌ی لهستان مستقل، سنت آموزش دانشگاهی دیرپایی وجود داشت. قدیمی‌ترین دانشگاه لهستان، دانشگاه یاگیلونیان، در کراکف در قرن چهاردهم تأسیس شد. دانشگاه ویلنو در سال ۱۵۷۸ و دانشگاه لووف در سال ۱۶۶۱ آغاز به کار کردند.<sup>۳</sup>

با وجود این، در کروولستو کونگرسو، که تحت سلطه‌ی روسیه بود، تمام تلاش‌ها برای داشتن دانشگاه لهستانی قانونی با شکست مواجه شد. در سال ۱۸۱۸، دانشگاه سلطنتی ورشو تأسیس شد اما این دانشگاه تنها تا سال ۱۸۳۱ دایر بود یعنی زمانی که دولت روسیه آن را پس از شورشی تعطیل و فعالیت‌های آتی‌اش را ممنوع اعلام کرد.<sup>۴</sup> در سال ۱۸۶۲ برای ایجاد دانشگاهی به نام مدرسه‌ی اصلی ورشو تلاش‌هایی صورت گرفت، اما این دانشگاه تنها تا سال ۱۸۶۹ دوام داشت و سپس منحل شد. در این شرایط بود که ایده و سنت آموزش دانشگاهی پنهانی پدید آمد و دانشگاه‌های زیرزمینی ایجاد شد. این دانشگاه‌ها را دانشگاه‌های سیار می‌خواندند زیرا پردیس دانشگاهی، زمین، یا ساختمان نداشتند و برای اجتناب از تعقیب و آزار، هر کلاسی در خانه‌ی شخصی متفاوتی برگزار می‌شد.

دانشگاه سیار اولیه در ورشو، از سال ۱۸۸۳ تا سال ۱۹۰۵، دایر بود. در آن زمان، در قسمت شرقی لهستان که به روسیه متعلق بود، نیاز شدیدی به آموزش دانشگاهی وجود داشت. دانشگاه سیار به عنوان منظومه‌ای از گروه‌های خودآموزی آغاز به کار کرد که در خانه‌های شخصی و در خفا با یکدیگر دیدار می‌کردند. مدرسان آن، اساتید لهستانی

<sup>2</sup> Norman Davies, *God's Playground: A History of Poland* (Cambridge, Eng.: Oxford University Press, 1981).

<sup>3</sup> Z. Skubala-Tokarska and Z. Tokarski, *Uniwersytety w Polsce* (Warszawa, 1972).

<sup>4</sup> S. Askenazy, *Uniwersytet Warszawski* (Warszawa, 1905); S. Kieniewicz, *Dzieje Uniwersytetu Warszawskiego* (Warszawa, 1981); and A. Kraushar, *Siedmioletnie Szkoły Głównie Warszawskiej* (Warszawa, 1933).

برجسته‌ای بودند که با تعطیلی دانشگاه ورشو بیکار شده بودند. دانشگاه سیار به سرعت گسترش یافت و بین سال‌های ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۰ به اوج شکوفایی رسید، در این دوره، گروه‌های متعدد دانشگاه شبکه‌ی نظام‌مندی از کلاس‌های درس و سمینار داشتند: برنامه‌ی آموزشی، سرفصل دروس، امتحانات نهایی، و مدرک فارغ‌التحصیلی. دانشجویان، شهریه‌ای جزئی می‌پرداختند - تحصیل برای فقرا رایگان بود- و اساتید حق‌الزحمه‌ی ناچیزی دریافت می‌کردند.<sup>۶</sup>

چون شرایط آموزش دشوار بود، بر خودآموزی تأکید می‌شد؛ بر خلاف دانشگاه‌های معمولی، دانشجویان کمتر از اساتید می‌آموختند و باید بیشتر خودآموزی می‌کردند. این وضعیت منجر به پدیدآمدن کتاب‌های درسی جدید و جالبی شد که بیشتر برای گروه‌های خودآموز مناسب بود. کتاب خودآموز، دانش‌نامه‌ای درباره‌ی موضوعی خاص بود که کتاب‌شناسی‌ای کامل و دستورالعمل‌هایی برای چگونگی مطالعه‌ی آن موضوع داشت. این کتاب‌ها در نسخه‌های فراوان به چاپ می‌رسید و در بسیاری از خانه‌ها یافت می‌شد.<sup>۷</sup>

دانشگاه‌های سیار از نخستین دهه‌ی قرن نوزدهم مروج دو ایده‌ی آموزشی مهم بودند. نخست این که با ترویج عقیده به آموزش همگانی و دسترس به فرصت‌های تحصیلی، فارغ از جایگاه اجتماعی، مسئله‌ی آموزش همگانی و دموکراتیک را مطرح کردند. دوم این که بر آموزش زنان تأکید کردند. دانشگاه سیار برای اولین بار فرصت تحصیلات دانشگاهی را برای زنان ساکن ورشو و قسمت شرقی لهستان فراهم آورد؛ زنان بسیاری در این کلاس‌ها شرکت کردند، و از ۱۸۸۳ تا ۱۹۰۵، سه‌هزار تن از آن‌ها فارغ‌التحصیل شدند.<sup>۸</sup>

در سال ۱۹۰۵، دانشگاه سیار با عنوان «مرکز مطالعات علمی» شناخته می‌شد و سازمانی نیمه‌قانونی بود و حکومت تا حدی آن را به رسمیت می‌شناخت، اما عملکرد آن به فعالیت‌های مجاز رسمی‌اش محدود نمی‌شد. در واقع، این مرکز، دانشگاهی تمام‌عیار بود اما چون مقامات روسیه چنین دانشگاه‌هایی را ممنوع کرده بودند، ادعا می‌کرد که صرفاً مرکزی پژوهشی است. در نتیجه، ضرورت ایجاد می‌کرد که پنهانی بودن آموزش تا حدی حفظ شود.

این مرکز مطالعاتی در ورشو مانند یک دانشگاه فعال بود و چهار دانشکده داشت: علوم، علوم انسانی، ریاضیات، و کشاورزی. در سال ۱۹۱۶، اساتید این مرکز، آموزشگاه ویژه‌ای برای معلمان تأسیس کردند و آن را «مؤسسه‌ی آموزش» نامیدند. در سال تحصیلی ۷-۱۹۰۶، دانشکده‌ی علوم انسانی ۷۰۰ دانشجو داشت و دانشکده‌ی ریاضیات و علوم، ۶۰۰ دانشجو. در سال ۱۹۰۶، دانشکده‌ی علوم انسانی، ۱۶ استاد داشت و در سال ۱۹۱۲، تعداد آن‌ها به ۲۵ نفر رسید؛ در سال ۱۹۱۹، آخرین سال فعالیت دانشگاه، تعداد اساتید دانشکده ۴۵ نفر بود.

<sup>5</sup> J. Mackiewicz-Wojciechowska, *Latający Uniwersytet* (Warszawa, 1883). The most famous professors of this flying university were J.W. Dawid, A. Dygasinski, P. Chmielowski, L. Krzywicki, S. Posner, Z. Heryng, and W. Nalkowski.

<sup>6</sup> S. Sempolowska, "Latający Uniwersytet," *Spoleczenstwo*, 11 (1908).

<sup>7</sup> S. Michalski and A. Heflich, wyd. [eds.] *Poradnik dla Samoukow*; J. Jelenski, *O samopomocy w ksztalceniu* (Warszawa, 1873); and A. Dygasinski, *Jak uczyć się i jak uczyć innych* (Warszawa, 1889).

<sup>8</sup> J. Hulewicz, *Sprawa wyższego wykształcenia kobiet w Polsce w wieku 19-tym* (Krakow, 1939).

<sup>9</sup> The creation of TKN was announced in the *Gazeta Polska* on 13 November 1905.

<sup>1</sup> *Towarzystwo Kursów Naukowych — Dziesięciolecie Wszechnicy Polskiej* (Warszawa, 1917)

تعداد اساتید دانشکده‌ی ریاضیات و علوم از ۱۴ نفر در سال ۱۹۰۶، به ۲۰ نفر در ۱۹۱۲، و ۳۰ نفر در ۱۹۱۹ افزایش یافت. تعداد کل اساتید مرکز در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۹، حدود ۳۰۰ نفر بود و به طور متوسط هر سال ۲۵۰۰ نفر ثبت نام می‌کردند. ۶۹ درصد دانشجویان، زن بودند. مرکز مطالعات علمی، در سال ۱۹۱۹ به کار خود پایان داد، یعنی زمانی که لهستان استقلال خود را بازیافت و دانشگاه‌های دولتی متعدد جدیدی آغاز به کار کردند. با این حال، این مرکز کاملاً تعطیل نشد، بلکه به دانشگاهی خصوصی و رایگان به نام «دانشگاه آزاد» (Wolna Wszechnica) تبدیل شد.

آموزش دانشگاهی در خلال جنگ جهانی دوم نیز بخشی از همین سنت تحصیلات پنهانی در لهستان است. در این دوره، دانشگاه‌ها در لهستان، کراکف، و لووف به شبکه‌ای از گروه‌های زیرزمینی تبدیل شدند و برای جوانان فرصتی فراهم کردند تا به رغم تعطیلی دانشگاه‌های لهستان و ممنوعیت فعالیت آن‌ها به دستور آلمانی‌ها، تحصیلات خود را ادامه دهند.

بنا بر فهم لهستانی‌ها از امر آموزش، تدریس و شجاعت از نظر تاریخی به هم مرتبط بوده‌اند. در این دو دوره، ۱۸۸۳-۱۹۱۹ و ۱۹۴۵-۱۹۴۰، مشارکت در دانشگاه‌های پنهانی بسیار خطرناک بود. می‌توان فهرست بلندی از کسانی تهیه کرد که به جرم تدریس، به سختی مجازات شدند؛ داستان‌های متعددی از تبعید آن‌ها به سبیری یا زندانی شدنشان وجود دارد. طی جنگ جهانی دوم، اساتید و دانشجویان خطر اعدام یا تبعید به اردوگاه‌های کار اجباری را به جان خریدند. به علت وجود این خطر، الگوی استاد شجاع به وجود آمد. شجاعت اکنون برای اساتید فضیلتی اساسی محسوب می‌شد، به طوری که لهستانی‌ها باور داشتند که کسی که شجاع نباشد، معلم خوبی هم نخواهد بود. افزون بر این، چون دانشجویان پنهانی نیز در معرض خطر بودند، هرگونه مشارکت در روند آموزشی از تأیید اخلاقی طیف گسترده‌ای از مردم برخوردار بود. این تأیید اخلاقی در لهستان دوران معاصر نیز وجود دارد، امری که به فعالیت‌های مرتبط با تحصیلات پنهانی در قرن نوزدهم بازمی‌گردد.

در لهستان، یادگیری و آموزش به دیگران همواره وظیفه‌ای اخلاقی و ملی بوده است. از زمان تقسیم لهستان در دهه‌ی ۱۸۰۰، مسئله‌ی آموزش همواره بار اخلاقی داشته است. هرچند در قرن نوزدهم، تأکید بر حفظ زبان و سنت ملی بود، اما این وظیفه‌ی اخلاقی نسبت به سایر رشته‌ها هم وجود داشت. تنها با رسیدن به بالاترین سطوح آموزشی بود که لهستان می‌توانست مشارکت خود در سنت آموزش دانشگاهی اروپایی را از سرگیرد.

در ژانویه‌ی ۱۹۷۸، شصت و یک روشنفکر، از جمله سی و هفت استاد دانشگاه و پانزده نویسنده، در ادامه‌ی سنت استقلال اندیشه و پژوهش، در ورشو دانشگاهی پنهانی تأسیس کردند و آن را همانند سلفش، «مرکز مطالعات علمی»، نامیدند. کارکرد اصلی این مرکز جدید، فراهم آوردن جلسات درس و سخنرانی، نشر نوشته‌های پژوهشی، و

<sup>1</sup> Z. Skubala-Tbkarska, *Spoleczna rola Wolnej Wszechnicy Polskiej* (Warszawa, 1967)

<sup>1</sup> H. Kiepuska<sup>2</sup>, "TKN, 1906-1915," W[in]: *Inteligencja Polska pod zaborami*, R. Czepulis-Rastenis (Warszawa, 1978).

<sup>1</sup> *Z dziejow podziemnego Uniwersytetu Warszawskiego* (Warszawa, 1961). Ne Cedat Akademia: *Kartki z dziejow nauczania w Uniwersytecie Jagiellonskim, 1939-1945* (Krakow, 1975); A. M. Zarebowie, wyd. [ed.] *Alma Mater w podziemiu* (Krakow, 1964).

فعال کردن پژوهش بود. اعضای این گروه عبارت بودند از اساتید فعال در دانشگاه‌های دولتی یا مؤسسات تحقیقاتی مانند «آکادمی علوم و علوم انسانی لهستان»، اساتیدی که اخیراً به دلایل سیاسی شغل خود را از دست داده بودند، و برخی از نویسندگان و هنرمندان برجسته. اولین اقدام آنها، انتشار اعلامیه‌ای در نشریات پنهانی بود تا آرمان‌ها و اهداف مرکز را شرح دهند و درباره‌ی مجموعه‌ای از سخنرانی‌های عمومی اطلاع‌رسانی کنند. مقامات دولتی به سرعت پاسخی تلافی‌جویانه دادند: سخنران اول دستگیر شد و پلیس آپارتمانی را که قرار بود سخنرانی در آنجا برگزار شود، اشغال کرد. تمام شصت و یک نفری که اعلامیه را امضا کرده بودند، بلافاصله با سرکوب مواجه شدند. در نتیجه، دریافتند که کلاس‌ها و تدریس باید مخفیانه باشد و فعالیت‌های اساتید و دانشجویان باز هم با سرکوب مواجه خواهد شد. ساختار دانشگاه زیرزمینی بازتاب همین برداشت بود: تدریس در گروه‌های کوچک انجام می‌شد، زمان و مکان کلاس‌ها محرمانه بود و به صورت فرد به فرد اطلاع‌رسانی می‌شد. برای جلسات این مرکز محلی دائمی وجود نداشت، بلکه اساتید از یک آپارتمان شخصی به آپارتمانی دیگر جابه‌جا می‌شدند، و به همین علت این مرکز دوباره دانشگاه سیار خوانده شد.

به علت نیاز به تبلیغات گسترده‌تر، نام اساتید و عناوین دوره‌ها در نشریات پنهانی منتشر می‌شد؛ در آن دوران این نشریات در لهستان پُر رونق بود. در شهرهای بزرگ مانند کراکف و ورشو، تبلیغات به خوبی انجام می‌شد و دانشگاه پنهانی تقریباً بلافاصله شهرت یافت و دانشجویان دانشگاه‌های دولتی با آن آشنا شدند. این دانشجویان با اساتید تحصیلات پنهانی تماس گرفتند و خواهان «ثبت نام» در کلاس‌ها شدند. چون برای حفظ دانشجویان از سرکوب، توصیه‌ی اکید بر این بود که نام خود را فاش نسازند، خبری از ثبت نام رسمی و فهرست اسامی دانشجویان نبود. نمره، امتحان نهایی، و مدرک نیز در کار نبود. این ویژگی‌ها نهادی را پدید آورد که بیش از آن که مؤسسه‌ای با کارکرد دیوان‌سالارانه باشد، ترکیبی از قهوه‌خانه‌های قرن نوزدهمی و سالن‌های قرن هجدهمی فرانسه بود. اغلب دانشجویان [دانشگاه‌های دولتی]، در دانشگاه سیار نیز مشغول به تحصیل بودند. تقریباً همه‌ی دانشجویان زندگی‌ای دوگانه داشتند: زندگی‌ای رسمی در دانشگاه ورشو و زندگی‌ای مخفی در دوره‌های این دانشگاه. این یکی از دلایلی بود که بر عدم افشای نام دانشجویان تأکید می‌شد- زیرا در صورت افشا، تحصیلات رسمی دانشجویان به خطر می‌افتاد. به طور خاص، رئیس دانشگاه ورشو هر دانشجویی را که مشکوک به داشتن رابطه با تحصیلات پنهانی بود، اخراج می‌کرد. بعضی از دانش‌آموزان دبیرستانی هم در این کلاس‌های پنهانی شرکت می‌کردند.

این مرکز هرگز ادعا نمی‌کرد که آموزش دانشگاهی کاملی ارائه می‌دهد. هدف دانشگاه سیار این نبود که کاملاً جایگزین دانشگاه دولتی شود، بلکه می‌خواست مجموعه‌ای از دروس علوم انسانی را ارائه کند. جایگزینی دانشگاه دولتی نه تنها غیر ممکن بود بلکه احتمالاً ضروری هم نبود. آنچه ضرورت داشت، ارائه‌ی دروس مکمل علوم انسانی

<sup>۱</sup> متن این اعلامیه، در ابتدای این مقاله ترجمه شده است.

<sup>۱۵</sup> تمام این آزار و اذیت‌ها در شماره‌های مختلف نشریه‌ی اصلی زیرزمینی، *Biuletyn Informacyjny KOR*، گزارش می‌شد؛ همچنین بنگرید به:



و علوم اجتماعی بود که به علت تحریف‌های شدید در تبلیغات رسمی، می‌توانستند تأثیر سیاسی و ایدئولوژیک داشته باشند.

برخی از اساتید، مانند دانشجویان، زندگی رسمی و پنهانی را با یکدیگر آمیخته بودند، اما تفاوت عمده در این بود که نام اساتید به طور علنی اعلام می‌شد. این کار دلایل اخلاقی و عمل‌گرایانه داشت. اول این که دانشجویان می‌خواستند بدانند که مدرسان کیستند؛ بدون دانستن نام فرد، جایگاه پژوهشی او معلوم نبود. دوم این که تحصیلات پنهانی نوعی نافرمانی مدنی بود که هدف از ایجاد آن ارائه‌ی معیاری اخلاقی بود. تمام این فعالیت‌ها در فضایی بسیار آرمان‌خواهانه صورت می‌گرفت. در نتیجه‌ی این عمل، اساتید به خاطر نافرمانی مدنی خود تنبیه شده و ممنوع‌القول می‌شدند یا گذرنامه‌هایشان باطل می‌شد؛ برخی از تدریس رسمی دانشگاهی اخراج می‌شدند و بعضی دیگر دستگیر و ضرب و شتم می‌شدند.

برای درک فعالیت‌های دانشگاه سیار، باید سه انگیزه‌ی اصلی ایجاد آن را، که ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند، فهمید. اولین انگیزه، نیاز به کاوش، بحث، و آموزش موضوعاتی است که از دانشگاه‌های دولتی حذف شده‌اند. در لهستان، چنین موضوعاتی بسیار اندک: برای مورخان، این موضوعات محذوف عبارت‌اند از تاریخ معاصر لهستان و تاریخ روابط لهستان و روسیه؛ برای فلاسفه، هر موضوعی که در محدوده‌ی مارکسیسم شوروی و تفسیر مادی‌انگاران از تاریخ فلسفه ننگند؛ برای دانشجویان ادبیات، ادبیات لهستانی نوشته شده در تبعید؛ و برای جامعه‌شناسان، بسیاری از جنبه‌های زندگی اجتماعی.

انگیزه‌ی اصلی تأسیس دانشگاه سیار در ۱۹۷۸، وجود «نقاط تاریک» بود، اصطلاحی که برای توصیف موضوعات ممنوعه یا تفاسیر مورد قبول برنامه‌های درسی دانشگاه‌های دولتی به کار می‌رفت. این نقاط تاریک محصول ماهیت ایدئولوژیک دولت بود. بنا بر سیاست رسمی دولت، علوم انسانی و علوم اجتماعی اصولاً کارکردی ایدئولوژیک داشت، و این کارکرد له یا علیه سوسیالیسم، و در نتیجه، له یا علیه دولت بود؛ بی‌طرفی ناممکن بود. بدون این که بخواهم خصلت ایدئولوژیک احتمالی این رشته‌ها را انکار کنم، مایلم وضعیتی را تحلیل کنم که در آن صرفاً از منظر ایدئولوژیک به این رشته‌ها می‌نگرند.

کنترل سیاسی بر تاریخ معاصر لهستان بیشترین تأثیر را داشته است. فهرست تحریف‌هایی که دستگاه تبلیغات رسمی در مورد تاریخ لهستان اعمال کرده، بی‌شمار به نظر می‌رسد. برای مثال، نظری رسمی درباره‌ی خاستگاه رژیم کنونی وجود دارد، و هیچ‌یک از واقعیت‌های مغایر با این نظر اجازه‌ی انتشار ندارند. برخی اسامی و واقعیت‌ها را اصلاً نباید به زبان آورد؛ برخی دیگر کاملاً تحریف شده و تنها در راستای انتقاد شدید می‌توان به آن‌ها اشاره کرد. برای

<sup>۱</sup> در لهستان، اداره‌ی سانسور دولتی تمام نشریات، از جمله نشریات دانشگاهی را سانسور می‌کرد. در نتیجه، مسئولین به راحتی می‌توانستند از انتشار آثار اعضای مرکز جلوگیری کنند. از این رو، آن‌ها مجبور می‌شدند تا کارهای خود را تنها در انتشاراتی‌های زیرزمینی منتشر کنند. افزون بر این، دولت همه‌ی اعضای مرکز را در لیست سیاه قرار داده و آن‌ها را از داشتن گذرنامه محروم کرده بود، و در نتیجه سفر به خارج برای آن‌ها ممکن نبود. فهرستی از موارد عدم اعطای گذرنامه در کولتورا، در نوامبر ۱۹۷۹ منتشر شد. در اکثر موارد، اساتید درست قبل از کلاس خود دستگیر و برای مدت کوتاهی بازداشت می‌شدند تا نتوانند در کلاس شرکت کنند.

<sup>۱</sup> Czarna Księga Cenzury PRL (Londyn: Aneks, 1977).

مثال، هیچ نشریه‌ای که از سد سانسور دولتی می‌گذرد، اجازه ندارد به توافق میان آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی - یعنی پیمان ریبین‌تروپ-مولوتوف- اشاره کند. بر اساس متون درسی تاریخ لهستان، بسیاری از رویدادهای واقعی اصلاً روی نداده‌اند. در نتیجه، یکی از روش‌های فشار سیاسی بر مورخان جلوگیری از انتشار بعضی از واقعیت‌ها است. بسیاری از نام‌های تاریخ اخیر نیز حذف شده‌اند؛ از برخی از سیاستمداران نامی لهستان به هیچ‌وجه نمی‌توان نام برد، به برخی دیگر می‌توان به طور انتقادی و گذرا اشاره کرد. تدریس آن‌چه اجازه‌ی انتشار ندارد، ممنوع است. طبق برنامه‌ی درسی و آموزشی رسمی، اساتید تاریخ در دانشگاه‌ها و مدارس باید این تاریخ سانسور شده را به عنوان واقعیت آموزش دهند.

روش دیگر کنترل سیاسی عبارت است از تغییر تناسب. برای مثال، حزب کمونیست حاکم کنونی ادعا می‌کند که از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۳۹، قدرت سیاسی عمده‌ای در لهستان بوده است. اما، پیش از جنگ جهانی دوم، کمونیست‌ها گروه بسیار کوچکی بودند و جنبش کارگری لهستان تحت نفوذ سوسیالیست‌ها در حزب سوسیالیست لهستان بود. این ادعا، مجالی برای دروغ‌گویی، ممنوعیت و محدودیت فراهم می‌آورد. موضوع دیگری که به شیوه‌ای مشابه تحریف می‌شود به متحدان غربی در جنگ جهانی دوم مربوط است. روایت رسمی، رابطه‌ی بین لهستان و انگلستان و استقرار حکومت در تبعید در لندن را انکار می‌کند و در مقابل بر اهمیت رابطه‌ی لهستان و روسیه تأکید دارد. همچنین، هنگام تحلیل مقاومت لهستان در دوران جنگ، بر فعالیت اندک پارتیزان‌های کمونیست تأکید می‌شود اما فعالیت‌های زیرزمینی بسیار قدرتمندی که زیر نظر «ارتش میهن» انجام می‌شد و با حکومت در تبعید مستقر در لندن مرتبط بود، نادیده گرفته می‌شود. بسیاری از دیگر موضوعات را به همین روش تحریف می‌کنند. روایت رسمی نه تنها بعضی از واقعیت‌ها را تحریف می‌کند و میزان اهمیت آن‌ها را تغییر می‌دهد، بلکه تفسیرهای خاصی را نیز تحمیل می‌کند. در نتیجه، تقریباً هر تلاشی برای نشر کتابی مفید درباره‌ی تاریخ معاصر لهستان به درگیری با سانسور دولتی ختم می‌شود. بسیاری از نویسندگان تنها به قیمت سازش‌کاری فراوان توانسته‌اند که آثار خود را منتشر کنند. بنابراین، نیاز شدیدی به کتاب‌های تاریخی خوب وجود دارد. لهستانی‌ها به تاریخ بسیار علاقه دارند اما دسترسی به کتاب خوبی درباره‌ی تاریخ معاصر لهستان آسان نیست. همه‌ی نسخه‌های کتاب‌های تاریخی، حتی اگر بسیار حجیم باشند، در چند ساعت به فروش می‌رسد.

تاریخ ملی در لهستان همواره موضوع مهمی بوده است؛ به طور خاص در دوران تجزیه‌ی کشور، تدریس و آموزش تاریخ ملی نوعی وظیفه‌ی میهن‌پرستانه بود. علاوه بر این، این کارگاهی خطرناک بود و نیاز به شجاعت داشت. تاریخ بخش مهمی از حفظ هویت ملی به شمار می‌رفت، و در لهستان معاصر جایگاه تاریخ دست‌نخورده باقی مانده است. به همین سبب، تحریف‌ها، محدودیت‌ها و دروغ‌پردازی‌ها بسیار دردناکند. این «عطش برای تاریخ» - گراف نیست اگر این اشتیاق به تاریخ را عطش بخوانیم - در میان نسل جوان شدیدتر است. نسل‌های قدیمی‌تر، از روی حافظه‌ی خود یا حافظه‌ی والدین‌شان، چیزهای زیادی درباره‌ی گذشته‌ی نه چندان دور می‌دانند، اما دانشجویان گرایش شدیدی به یادگیری سنت و تاریخ ملی دارند، و دانشگاه‌های دولتی نمی‌توانند این عطش را سیراب کنند. بنابراین، یکی از وظایف مشخص دانشگاه پنهانی ارائه‌ی آموزش‌هایی دقیق درباره‌ی تاریخ معاصر لهستان بود. سخنرانی‌ها و کلاس‌ها بر نقاط تاریک متمرکز بود. دوره‌های تاریخ در میان دانشجویان بسیار محبوب بود. وظیفه‌ی

دیگر دانشگاه مخفی این بود که برنامه‌های درسی رسمی درباره‌ی تاریخ را ارزیابی کرده و تمام تحریف‌ها و دروغ‌پردازی‌ها را آشکار کند. گروه کاری ویژه‌ای از مورخان در دانشگاه سیار برای اجرای این طرح انتقادی تشکیل شد. افزون بر این، مرکز مطالعات الهام‌بخش برنامه‌های پژوهشی بسیاری در مورد تاریخ معاصر لهستان بود که تعدادی از آن‌ها را انتشاراتی‌های زیرزمینی منتشر کردند. همچنین مرکز مطالعات از بسیاری از پایان‌نامه‌های دکترای مربوط به نقاط تاریک حمایت کرد. تنها در طول دو سال، کارهای زیادی انجام شد.

آموزش در دانشگاه پنهانی بر دانشگاه دولتی هم تأثیر گذاشت. برای اولین بار، آموزش رسمی آشکارا به چالش کشیده می‌شد، و چالش عمده از جانب دانشجویان بود. آن‌ها نگرش انتقادی‌تری پیدا کرده بودند و به نهاد رسمی بیش از پیش فشار می‌آوردند. به این ترتیب، تأثیر مستقیم دانشگاه زیرزمینی، به رغم تعداد اندک دانشجویانش، بسیار شدید بود و به طور غیر مستقیم، بر همه‌ی دانشجویان تأثیر گذاشت. کلیت آموزش دولتی تغییر کرد، و دلیل عمده‌ی آن این بود که دانشجویان انحصار و اعتبار دانشگاه دولتی را از بین بردند. آنچه همه‌ی این‌ها را ممکن کرد، وجود مورخان برجسته در میان اساتید دانشگاه پنهانی بود.

وضعیت فلسفه تا حدی متفاوت، اما در عین حال سخت‌تر بود. فیلسوفان در مقایسه با مورخان کمتر آسیب می‌بینند زیرا به مفاهیم انتزاعی‌تری می‌پردازند. با این حال، به کارهای آن‌ها فشار ایدئولوژیک بیشتری وارد می‌شود. از فیلسوفان انتظار می‌رفت که در دانشگاه‌های دولتی یا در آثار خود تنها به «فلسفه‌ی مارکسیستی» بپردازند. بر اساس دیدگاه رسمی، فلسفه ایدئولوژی‌ای طبقاتی است که یا پرولتاریایی است یا بورژوایی، و در نتیجه اولی را باید ترویج و دومی را باید تضعیف کرد. به طور رسمی، در فلسفه جایی برای مطالعات پژوهشی مستقل وجود ندارد. طبق برنامه‌ی درسی دانشگاه دولتی که وزارت آموزش و پرورش منتشر کرده - برنامه‌ای که آنچه را برای تمام دانشکده‌ها الزامی است تعیین می‌کند - تدریس فلسفه یعنی آموزش مارکسیسم. باید بگویم که منظور از «مارکسیسم»، روایتی از مارکسیسم شوروی است، یعنی ترکیب ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی با بعضی از عناصر تاریخ فلسفه. این روایت شامل کارهای بسیار اندکی از مارکس است و آثار مارکسیست‌های معاصر غربی، مانند مارکوزه، مکتب فرانکفورت یا مارکسیست‌های فرانسه در آن جایی ندارند. رشته‌ی فلسفه در لهستان بخت‌یار بوده زیرا فیلسوفان اغلب میل به نافرمانی دارند؛ تنها همین نافرمانی مدنی می‌تواند فلسفه را در لهستان معاصر نجات دهد.

سنت قدرتمند فلسفه‌ورزی در لهستان محرک مقاومت شدید فیلسوفان در برابر فشار ایدئولوژیک دولتی است. فلسفه بین دو جنگ جهانی، یعنی دوران استقلال لهستان، شکوفا شد. در آن زمان، دانشگاه یان کازیمیر در لُوف، مرکز پژوهش فلسفی لهستان بود، جایی که مکتب تواردوفسکی به وجود آمد و موجب پیدایش منطق لهستانی شد. دیگر مکتب فکری مهم، پدیدارشناسی بود که آن را رومن اینگاردن، از شاگردان هوسرل و پژوهشگری پرکار، به لهستان آورد. فلسفه‌ی کاتولیک هم در این دوران قدرتمند و مهم بود. در لهستان پوزیتیویسم منطقی، پدیدارشناسی، و فلسفه‌ی کاتولیک هنوز هم بر فلسفه بسیار تأثیرگذارند. پیش از جنگ جهانی دوم، آموزش فلسفه در دبیرستان‌ها و

دانشگاه‌ها بر منطق و استدلال متمرکز بود. در فضای دانشگاهی، فلسفه جایگاه رفیعی داشت زیرا افراد برجسته و شناخته‌شده‌ای در سطح جهان را گرد هم آورده بود.

در نتیجه، روند تخریب فلسفه، که با تأکید بر کارکرد ایدئولوژیک آن آغاز شد، بسیار کند پیش رفته است. نسل‌های گذشته‌ی پیشروان فلسفه‌ی لهستان در گذشته‌اند اما تأثیر آن‌ها هنوز احساس می‌شود. نسل کنونی اساتید اغلب پیشینیان خود را می‌شناسند و با معیارهای والای آن‌ها در تدریس فلسفه آشنایند. بنابراین، عجیب نیست که فلسفه یکی از دروس دانشگاه مخفی است.

در رشته‌ی فلسفه، نقاط تاریک خاصی وجود ندارد، بلکه کل رشته در تاریکی است. اینجا روش و شیوه‌ی اندیشیدن عرصه‌ی نبرد اصلی است. وظیفه‌ای که مرکز مطالعات برعهده گرفت این بود که به جای تقویت جایگاه ایدئولوژیک فلسفه، خصلت دانشگاهی فلسفه را به آن بازگرداند. برای این کار، فلسفه به عنوان شیوه‌ی تفکر انتقادی و به مثابه‌ی فن تحلیل و تفسیر ارائه می‌شد. این رویکرد برای دانشجویانی که از آموزش فلسفه در کلاس‌های رسمی دلزده بودند، بسیار جذاب بود.

بعضی از حوزه‌های فلسفه بیش از دیگر حوزه‌ها در معرض تأثیر ایدئولوژیک قرار داشت. فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی بیشتر تحت تأثیر اند و در نتیجه استقلال خود را تا حد زیادی از دست داده‌اند، هرچند فلسفه‌ی اخلاق نیز اغلب سرکوب می‌شود. منطق کمتر از سایر حوزه‌ها تحت تأثیر بوده است. در نتیجه، در دانشگاه سیار فلسفه‌ی اخلاق هم تدریس می‌شد. برای مثال، در این دانشگاه اخلاق پدیدارشناختی و ارزش‌شناسی ماکس شلر را آموزش می‌دادند.

ادبیات لهستان، رشته‌ی دیگری بود که در دانشگاه پنهانی تدریس می‌شد. از پایان جنگ جهان دوم، نویسندگان لهستان به دو گروه ساکنان لهستان و تبعیدیان تقسیم شده‌اند. این وضعیت از دو جنبه مهم است. اول این که اغلب نویسندگان برجسته‌ی معاصر لهستان در تبعید به سر می‌بردند و مهمترین آثار ادبی در خارج از لهستان نوشته می‌شد. از جمله مشهورترین این نویسندگان می‌توان از ویتولد گمبروویچ و چسواو میوش نام برد. دوم این که نوشته‌های این مهاجران هیچ‌گاه در لهستان منتشر نشد، سانسور دولتی حتی نام بردن از آن‌ها را هم ممنوع کرده بود. در نتیجه، مردم در لهستان از خواندن بهترین آثار متأخر ادبی لهستان محروم بودند. تنها نسخه‌های اندکی از آثار نویسندگان مهاجر در داخل کشور در دسترس بود، و این به خشم عمومی دامن زد. انتشاراتی‌های زیرزمینی شروع کردند به انتشار هزاران نسخه از ادبیات در تبعید، و علاقه به این آثار روز به روز بیشتر می‌شد. دانشجویان از همه مشتاق‌تر بودند، و مرکز مطالعات شروع به برگزاری کلاس‌ها و سمینارهای مختلفی درباره‌ی ادبیات کرد. مردم درگردهمایی‌های پنهانی نمایشنامه‌های گمبروویچ و اشعار میوش را می‌خواندند. شمار چشمگیری از بنیان‌گذاران دانشگاه سیار، نویسندگانی بودند که بسیاری از آن‌ها پیشتر در فهرست سیاه قرار داشتند. آثار این نویسندگان را هم می‌خواندند و درباره‌ی آن‌ها

<sup>۱</sup> برای مثال، کازیمیر تواردفسکی، استاد فلسفه در دانشگاه لووف؛ کازیمیر آزدکیویچ، استاد فلسفه در دانشگاه‌های لووف و ورشو؛ تادئوش کتارینسکی، استاد فلسفه در دانشگاه ورشو؛ یان لوکاسیویچ، استاد فلسفه در ورشو و دوبلین؛ رومن اینگاردن، استاد فلسفه در دانشگاه یاگیلونا؛ آلفرد تارسکی، یان سالاموچا، و دیگران.

بحث و تحقیق می‌کردند. صرف وجود این مخاطبان زیرزمینی، آن‌ها را تشویق می‌کرد تا بیشتر بنویسند و به موضوعات مهم گوناگون تاریخ معاصر لهستان که ممنوع شده بود، بپردازند. به این ترتیب، علاقه به تاریخ و گسترش آثار مستقل و سانسورنشده هم‌زمان افزایش یافت.

نظام ممنوعیت‌ها در حوزه‌های تاریخ، فلسفه، و ادبیات بخش‌های وسیعی از این حوزه‌های اندیشه‌ی بشری را ناکاویده می‌گذاشت. با این حال، مانند همیشه، در برابر ممنوعیت دو واکنش متفاوت وجود دارد: ترس و جذابیت. ممنوعیت باعث می‌شود تا علاقه به نقاط تاریک بیشتر شده و نیاز بیشتری به بررسی آن‌ها احساس شود. همین احساس نیاز بود که اساتید و دانشجویان را به مشارکت در دانشگاه سیار تشویق می‌کرد- بیان آن‌چه نظام سانسور صحبت از آن را ممنوع کرده بود، تدریس، یادگیری، و انتشار آنچه محدود شده بود.

انگیزه‌ی دوم به جنبه‌ی اجتماعی این محدودیت اندیشه مربوط بود: تعدادی از پژوهشگران و نویسندگان نافرمان تیبیه و از دانشگاه اخراج شده‌اند. در لهستان، تمام انتصاب‌های دانشگاهی، نه تنها در رده‌ی استاد بلکه حتی در سطح کمک‌استاد، باید به تأیید مقامات حزب برسد، و آن‌ها صلاحیت سیاسی و ایدئولوژیک همه‌ی نامزدها را بررسی می‌کنند. به افراد مشکوک اجازه‌ی ورود به دانشگاه نمی‌دهند و افراد مظنون به نافرمانی را از دانشگاه اخراج می‌کنند. این نظام محدودیت و سرکوب گروهی از اندیشمندان را پدید آورده که بیکار و آماده‌اند تا به اقدامات اعتراضی بپیوندند، و مخفیانه به تدریس و نشر بپردازند. در دهه‌ی ۱۹۷۰، در نتیجه‌ی فعالیت‌های سیاسی گوناگون اندیشمندان، تعداد اساتید بیکار بسیار زیاد بود. بنابراین، شمار فزاینده‌ای از اساتید اخراج شده از دانشگاه‌ها به اعتراض‌های سیاسی می‌پیوستند.

انگیزه‌ی سوم برای فعالیت دانشگاه سیار، وجود وضعیتی مشابه در میان دانشجویان بود. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، به علت پایش دقیق سیاسی و ایدئولوژیک دانشجویان، جوانان بسیاری از دانشگاه اخراج شده یا هرگز به دانشگاه راه نیافته بودند. درست همان‌گونه که اساتید بیکار مایل به تدریس بودند، دانشجویان اخراجی نیز نیاز به یادگیری داشتند، و این دو گروه به راحتی به یکدیگر پیوستند.

به این ترتیب، در لهستان دهه‌ی ۱۹۷۰ نقاط تاریک (موضوعات و تفاسیری که دولت آن‌ها را ممنوع کرده بود، سانسور پژوهش‌های علمی، انتشارات، و تدریس)، گروه بزرگی از اندیشمندان بیکار یا نیمه‌بیکار، و جوانانی که خواهان آموزش خوب و مناسب بودند، وجود داشت.

ترکیب این عوامل، دانشگاه سیار را آفرید، دانشگاهی که اهداف اصلی آن عبارت بود از کاوش در عرصه‌های ناکاویده‌ی علوم اجتماعی و علوم انسانی، آموزش آن‌چه در دانشگاه‌های رسمی ممنوع یا محدود شده بود، و ارائه‌ی نشریات جدید. دانشگاه سیار به همه‌ی مسائل فکری نپرداخت بلکه فعالیت‌های پژوهشی و آموزشی خود را به نقاط تاریک محدود کرد. به همین علت بود که هدف آموزشی این دانشگاه تکمیل برنامه‌ی درسی دانشگاه رسمی و دولتی بود. هدف آن، آموزش موضوعات ممنوعه و اصلاح دروغ‌پردازی‌ها بود. افزون بر این، این دانشگاه به استادان اخراج شده از دانشگاه ورشو اجازه می‌داد تا تدریس کنند، با دانشجویان سخن بگویند، و آثار خود را منتشر

سازند. در نهایت، این دانشگاه می‌توانست با ارائه‌ی آموزش بهتر به دانشجویان، گروه جدیدی از نخبگان اندیشمند را به وجود آورد. طی دو سال فعالیت این دانشگاه، هر یک از این اهداف تا حدی تحقق یافت.

در سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۸، لهستان کشور ناخرسندی‌های اجتماعی بود که جنبش حقوق مدنی رو به رشدی داشت. در پاییز ۱۹۸۰، این وضعیت به تشکیل **اتحادیه‌ی همبستگی سولیدارنوشچ** انجامید، اتحادیه‌ای که طی چند ماه به قوی‌ترین سازمان اجتماعی تبدیل شد و توازن قدرت در لهستان را به شدت تغییر داد. در نتیجه، حکومت منعطف‌تر شد و مردم به بعضی تغییرات اساسی امیدوار شدند. روشنفکران و پژوهشگران به مقام‌های دولتی فشار آوردند تا آزادی‌های دانشگاهی را افزایش دهند. رئیس جدید دانشگاه ورشو، که از رئیس پیشین بسیار لیبرال‌تر بود، از اساتید دانشگاه سیار دعوت کرد تا کلاس‌های خود را به صورت علنی و قانونی در پردیس دانشگاه ورشو برگزار کنند. در اکتبر ۱۹۸۰، اولین سخنرانی عمومی در بزرگ‌ترین تالار دانشگاه ورشو را استاد باسابقه و مشهور اقتصاد، ادوارد لیپینسکی، انجام داد. این رویداد مهم و شادی‌آفرین، معنایی نمادین داشت. به نظر می‌رسید زمان آن فرا رسیده که فعالیت پنهانی به فعالیت علنی تبدیل شده و «ناگفتنی»ها در دانشگاه‌های معمولی تدریس شوند. بسیاری از اساتیدی که پیشتر از دانشگاه اخراج شده بودند تدریس در دانشگاه ورشو را از سر گرفتند. در این شرایط جدید، مجمع عمومی مرکز مطالعات تصمیم گرفت که دانشگاه سیار را منحل کند.

دوره‌ی امید چندان دوام نیاورد. یک سال بعد، در ۱۳ دسامبر ۱۹۸۱، در لهستان حکومت نظامی برقرار شد. اتحادیه‌ی همبستگی را از بین بردند، بر سخت‌گیری افزودند و هزاران فعال حقوق مدنی، از جمله اساتید مرکز مطالعات، را دستگیر کردند.

برگردان: هامون نیشابوری